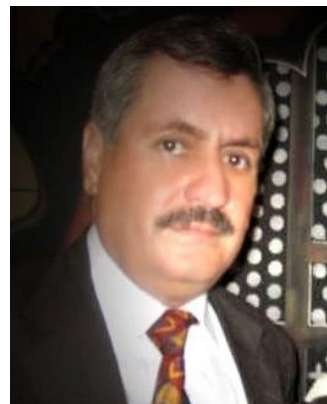


## سوژه هایی از ادب شفاهی در شغنان

نوشته: دکتر خوش نظر پامیرزاد

۴ جون ۲۰۱۱



شغنان منطقه یی است در شمال ولایت بدخشان که در دو ساحل دریای آمو مردمانی در آن منطقه زنده گی دارند که به زبان خاص خود به نام زبان شغنانی تکلم می کنند . این زبان یکی از قدیمی ترین زبان های اقوام آریایی می باشد که در گذشته های بسیار دور خط و کتابت به این زبان وجود داشته ولی بعدها این زبان خط و کتابت را از دست داده و آثار نوشتار به آن در دسترس نمی باشد. صرف در سال های اخیر چند اثر محدود دستنویس ایجاد شده است.

با آن که آثار نوشتاری در دست نیست ولی ادب شفاهی نیرومندی میان مردم مروج است. ادب شفاهی در ژانرهای مختلفی وجود دارد که گویای یک پس منظر توانمند ادبی می باشد. این ژانرها در قالب های ادبی مختلفی میان مردم بود و هنوز هم وجود دارد. هر چند به برخی از این قالب ها در سال های اخیر با ترویج بیشتر نوشتارها و رسانه ها پایان داده شده است، با آن هم تعداد دیگر قالبها هنوز عوضی قویتر از خود را نیافته و به طور دوامدار میان مردم وجود دارند.

افسانه های شفاهی مردم از این شمار اند که با مقابل شدن در برابر افسانه های کتابی جای خود را تعویض کردند. آن چه در لابلاهای این افسانه ها بودند ، از دست رفتند. همین اکنون که رسانه های چاپ شده در تبانی با رادیو و تلویزیون و کمپیوتر و دیگر دست آوردهای علم و تخنیک در دسترس مردم قرار گرفته ، شکل و چهره ادب شفاهی را دگرگون ساخته است.

نوعی از اشعار مردم که سال های متمادی از سینه به سینه و از زبان به زبان تا این عصر رسید در حال تغییر سیما و ماهیت خویش در دست و پا زدن در بحر نابودی ثابته شماری دارد و به اصطلاح آخرین نفس هایش را می کشد.

در مراسم عروسی اشعاری که برای خوش آمد کردن شهرد از سالیان دراز برسر زبان های هنرمندان است و همراه با دف سروده می شوند. به محفل های عروسی سرور بیشتر می بخشند. این اشعار در موقعیت های شهرد که در خانه است یا در حرکت ، دارای مضمون ویژه خود هستند. چنان چه از مراسم لباس پوشاندن شهرد آغاز می یابد و تا به رسیدن او به خانه عروس و بازگشت به خانه خود دارای محتوای شعری خاصی می باشند. وقتی برای شهرد در سپیده دم لباس پوشانده می شود و موی سرش را اصلاح می کنند، آهنگ خاصی زمزمه می گردد که آن را «سرتراشان» گویند. این آهنگ با گرمی و هیجان زیادی سروده می شود. مضمون شعر آن نیز قابل دقت است. هنرمندان به زبان موسیقی صدای شان را برابر ساخته و می سرایند:

امروز چی روز سرتراشانی  
امروز چی روز سرتراشانی  
شهسوار ما سوارانی  
امروز چی روز سرتراشانی  
لبان شه پسته خندانی  
امروز چی روز سرتراشانی  
دندان شه در و مرجانی  
امروز چی روز سرتراشانی  
ابروی شه کمان ملتانی  
امروز چی روز سرتراشانی  
سرک شه تربوز غیلانی  
امروز چی روز سرتراشانی  
شهسوار ما سوارانی  
امروز چی روز سرتراشانی  
سه صد سوار نیزه گردانی  
امروز چی روز سرتراشانی

به این ترتیب اشعار خوش آمد کردن شهمرد نیز قابل دقت اند. پس از برآمدن از خانه آهنگ « شاه برآمد » را می خوانند به این مطلع:

شاه برآمد خانه یی      چشمان شاه مستانه یی

و وقتی در راه به سوی خانه عروس باشد، آهنگ « شاه ما در سفری » را به این مضمون هنرمندان زمزمه می کنند:

شاه ما در سفری  
پادشاه ما در سفری  
شاه ما در سفری  
کشتی به دریا می رود  
شاه ما در سفری  
یارم به سودا می رود  
شاه ما در سفری

و آن گاه که به خانه عروس نزدیک می شود ، صدای دف بلند می شود و آواز هنرمندان آن را همراهی کرده و شعری را به این مطلع می سرایند:

شاه ما آمد - ای      پادشاه ما آمد - ای

و زمانی شهمرد به خانه عروس می درآید و به خانه می نشیند، هنرمندان او را با آهنگی خوش آمد می گویند و می سرایند:

شاه ما خوش آمدی      پادشاه ما خوش آمدی

این نوع اشعار نه تنها در زبان دری بلکه بیشتر از آن در زبان شغنائی نیز خوانده می شوند. اشعار آهنگ های فلکلوری در سینه های هنرمندان جای دارد و روی کاغذ نیستند. گذشت زمان و آمدن رسانه ها و تکنالوژی جدید گذاشتن نقطه پایان به این اشعار را شروع کرده است. در مناطق مرکزی این اشعار شنیده نمی شوند. جای آن ها را اشعاری که در صفحات کتاب ها وجود دارد ، اشغال نموده است.

در بخش دیگر که شعر جلب دقت می کند، موجودیت قصاید شاعران است که در مراسم مذهبی مردم شنیده می شوند. این قصاید مدحیه هایی هستند که در وصف پیامبر اسلام، در وصف صفات و خصایل برجسته حضرت علی و در وصف امامان

اسماعیلی سروده می شوند. میان هنرمندان مداح خوان آن ها از سینه به سینه و از زبان به زبان تا این عصر رسیده اند. تعدادی از آن ها در صفحات بیاض ها ثبت شده و باقی مانده ولی تعداد دیگر که در اوراق کتاب ها ثبت نگردیده از دست رفته اند. شاعران شناخته شده محل که اشعار شان را در شکل منظومه ها، قصاید و قالب های دیگر شعری ایجاد نموده، به یادگار گذاشته و در سینه های هنرمندان مداح خوان محفوظ باقی مانده اند. چون ملاچین عاصی، شاه ضیایی، غلام علی شاه نصیری، سیدبهرام، حاجی گوهر ویری، سیدزمان الدین عدیم شغنائی ( خوشبختانه مجموعه اشعارش اقبال چاپ یافت) و دیگران اند. تعدادی از آن ها به زبان شغنائی نیز سروده هایی را به یادگار گذاشته و از زبان به زبان تا این زمان رسیده است. قصاید ملاچین و شعرهای شغنائی او زبانزد خاص و عام می باشد که در قالب مثنوی سروده شده اند. غزلیات غلام علی شاه نصیری به زبان دری در روزنامه ها و مجلات کشور اقبال چاپ یافته مگر سروده های شغنائی او فقط ورد زبان است و بس.

اواخر عصر بیست در این منطقه زمینه ساز شعر شغنائی شد. تعداد زیادی از قلم بدستان در این زبان قریحه آزمایی نمودند و اشعار شان را در قالب های غزل، قصیده، رباعی، ترجیح بند و ترکیب بند پیشکش کردند و روی صفحات کاغذ آوردند. سرآمد و مشوق این گروه از جوانان هنرمند، شاعر و مطرب چیره دست علی دان شاه بود که با نام مخفف « لدوش » به موسیقی این منطقه ارزش هایی را در مقام های ویژه پامیری ایجاد نمود که در هر دو ساحل دریای پنج از محبوبیت خاصی برخوردار شد. هر چند اجل فرصت بیشتر برایش نداد و نیز نقش شعرهای شیرین و طنزآمیز مذهب شاه ظهوری به زبان شغنائی تأثیر خاصی در این زمینه بخشید. زیرا او شاعر توانا در زبان دری نیز است.

در زمینه شعر به زبان شغنائی آن چه قابل گفتن و یادآوری می باشد قالب خاص شعر در این زبان است که آن را « رباعی برک » گویند. این قالب شعر در چهار بند است که سه بند اول آن هم قافیه و بند چهارم آن دارای قافیه دیگر می باشد که در هر بند چهارم آن قافیه تکرار می شود. عام ترین شکل شعر در میان مردم این قالب شعر است که اکثراً هنرمندان آن را حین اجرای آهنگ ها ایجاد می نمایند. زیرا این نوع شعر با مقام های « دف ساز » نوعی از موسیقی ویژه این دیار سازگار می باشد. نمونه بی از آن به زبان شغنائی:

خشرو یارت جوئونه      تو ژبوج مو چوئرج زولونه  
زارذ پیدت قئخ یی دونه      دل تو یاسی تو دس مهک

( یار زیبا و جانانه استی. عشقت مرا زولانه کرده است. در بردن دل یک دانه استی. دل را می چینی نکن ) اکثرا این نوع شعر را در محافل خوشی و عروسی ها هنرمندان فی البدیئه می سرایند.

در ادبیات شفاهی این دیار آن چه بیشتر رایج است و به طور دائم استعمال می گردد، سوژه های طنز و بذله و گاهی هم سوژه های فاننزی گونه اند که با ظرافت گویی شور زیادی را در محافل و نشست های مردم به وجود می آورند. پارچه های طنزی زیادی به طور دائم در گفت و شنودها شامل اند. نمونه هایی از آن : (ترجمه دری) « آن روز خدر با عجله به خانه کاکا شریف درآمد. فضای خانه را در سکوت عجیبی یافت. کاکا شریف و خانمش باهم تنها بودند. او در وسط خانه و خانمش به کنجی آرام و بیصدا نشسته بودند. چین های پیشانی هر دو علامت خشم را واضح می ساخت. سکوت سنگینی برپا بود و نشان می داد قبل برین یکی دو قفس جنگ میان زن و شوهر صورت گرفته است. خدر بعد از سلام دادن به سوی راست دروازه نشست. بیشتر از یک ساعت سپری شد. خدر از جایش برخاست و قصد برآمدن کرد. خانم کاکا شریف که از این وضع بسیار ناراحت شد، صدایش را بلند کرد و پرسید:

- خدر بیا در ! بنشینید چرا عجله دارید؟

خدر جواب داد: خواهر کار بسیار ضروری دارم باید زودتر می رفتم. اما از این که چق چق های ( شوخی و قصه ) کاکا شریف بسیار شیرین بود، یک ساعت را سپری کردم. »

نمونه دیگر:

« در وسط راه بازار با قریه دره پی به پهلوی دریای پنج پایان می یافت که آب زیادی در زمستان ها دارد و بر بالای آن پلی بزرگ ساخته شده است. آب دره در تابستان کشتزارها را سیراب می کند و قطره پی به دریا نمی ریزد.

پیشین های روز در گرمای تابستان بچه های جوان و پا به سن جوانی در کرانه های دریا مصروف آببازی می شوند. آن روز پس از پیشین که خدر بازار را به قصد خانه ترک گفت، از بالای پل بر فراز آن دره خشک می گذشت. متوجه شد قطره آب در زیر پل دیده نمی شود ولی پل به آن بزرگی ساخته شده است. زیر پل رفت و خود را از گوشه پل آویزان کرد و داد و فریاد سر داد:

- از برای خدا نجاتم بدهید که در آب غرق می شوم.

با شنیدن صدا مردم از هر طرف به عجله و وارخطایی جمع شدند و دیدند که خدر از گوشه یی خود را آویزان کرده و فریاد می کشد. همه به خنده افتادند.

میر علی بیک ریش سفید قریه با عصبانیت سنگ ها را بر داشت و قصد زدن خدر کرد. دیگران مانع اش می شدند و خیرخواهی می کردند. مگر ابروها را بیشتر درهم کشید و داد زد:

- بگذارید که جزایش را بدهم. وقتی که گذر را نمی داند، چرا در آب می درآید؟ «

این گونه پارچه های طنزی زیادی میان مردم رایج است. ایجاد می شوند و به خزینه فراموشی می روند.

نشست ها و محافل خوشی مالا مال از بذله ها می شوند. ساعت ها افراد به بذله گویی هستند. تشبیهات عجیبی در این بذله ها گنجانیده می شود. افرادی از میان مردم سر می کشند و نام بر می آورند. خدر یکی از این نام ها است. با آن که سال ها ست از این دنیا رخت بر بسته، ولی هنوز نامش بر سر زبان ها ست. یکی از نمونه های بذله از سخنش:

« پسر خدر که تازه به سودا گام گذاشته بود. کالایی را از شهر برای فروش آورده و در کنج خانه جابجا کرد. آن روز خدر به جمع دیگران پیوست که لب جو بیار باهم به بذله گویی مصروف بودند. آمدن خدر دیگران را تشویق کرد تا او را سر سخن آورند.

یکی پرسید: کار و بار قربان چطور است؟

قربان پسر خدر بود که جواب داد: خوب است.

دیگری با تمسخر سوال کرد: چیزی دارد؟

خدر جواب داد: داشتن و نداشتن را نمی دانم، همین قدر می دانم که کنج خانه قندز شده است.

فردایش آن شخص برای خریدن برنج به خانه خدر رفت. پسر خدر که در خانه نبود، آن شخص پرسید:

- قربان کجا است؟

خدر جواب داد: بیرون رفته، چی کار داری؟

آن کس جواب داد: برنج کار دارم.

خدر پرسید: پول آوردی؟

او جواب داد: نه. و چرا؟

خدر گفت: برای آن که اگر پول آوردی، برایت تول کنم و اگر نیاوردی، برنج را بوی کن و برو.»

نمونه دیگری از یک بذله:

«سخی داد که از بطن مادر لب راستش چاک بود، تا جوانی ها با این مشکل دچار بود که مدام مضمون بذله ها می شد. آن روز در محفل عروسی یکی می گفت و دیگران می خندیدند. مهمان معتبری که در عروسی حضور یافته بود، رخ به سخی داد کرد و پرسید: بچیم لبت را چی شده؟»

قبل از آن که او جواب بگوید، حریفش پیشدستی کرد و گفت:

- صاحب، او را در خوردی جنگ انداختند، نولش شکست.»

یکی از سوژه های دیگری که میان مردم این دیار عمومیت دارد. پارچه های فانتری گونه اند. این نوع سوژه ها را گاهی دروغ گویی می گویند. مگر محتوای تعجب آور این سوژه ها فانتری هایی اند که گوینده شنونده هایش را به تعجبات می برد. «دروغ های سفرین» هنوز در هر گوشه پی از منطقه زبانزد خاص و عام است. سفرین به دیار عدم پیوسته، ولی گفته هایش سال ها است که در هر جایی مضمون قصه بزرگان برای اطفال و نوجوانان می باشد. یکی از نمونه های آن:

«سفرین گفت: آفتاب به لب کوه رسیده بود که به خانه خاله ام در ورجوند (ورجوند نام محلی است در شغنان) رسیدم. آش تیار بود و بر بالای صفاه تبقی بزرگی آش را گذاشتند. خاله ام پیش از آن که ما بخوریم، از بی نمکی گله سر داد. از جایم برخاستم و به عقاب که در بالای سر ما دور می زد اشاره کردم. عقاب پائین شد و من سوار شدم و ای کش گفتم به طرف فیض آباد. به آن جا رسیدم و فوراً یکی دو خشت نمک را خریدم. و دوباره پا گستاندم بر بالای عقاب. ای کش گفتم و او به پرواز آمد و در

یک چشم بهم زدن به ورجوند رسید و خشت های نمک را بچه ها پائین کردند. وقتی  
آش را نمک زدند هنوز داغ بود و خاله ام با خوشی نمک را به همسایه ها نیز تقسیم  
کرد. «

چنین پارچه ها از گفته های سفرین میان مردم زیاد است. نوشته یی در دست است که  
هشت پارچه فانتزی سفرین به زبان شغنانی منظوم گردیده است.

این گونه سوژه ها در بین عوام معمول است که گاهی فصل های سال را چنان باهم  
می پیچند که شنونده گاهی از قصه سردی به لوزه می آید و همزمان از قصه تابستان  
عرق می کند.

خلاصه سخن آن که ادب شفاهی بخشی بزرگی از داشته های مردم بوده که در شغنان  
در نبود زبان نوشتاری این بخش ایجاد می شود و به فراموشی سپرده می شود.